

نگاهی به وضعیت و روند مبارزات کارگران نساجی در ایران

مجید ارژنگ

دوم دی ماه هشتاد و پنج

کارخانه های نساجی در ایران، به قصد تغییر ساختار و به بهانه رفع موانع تولید پی در پی تعطیل می شوند و تبدیل به آهن پاره های بی مصرف می گردند. کارگران بسیاری از گردونه چرخ تولید خارج می شوند و به "ارتش ذخیره نیروی کار" می پیوندند. چرا که نه اساسا تولیدات این کارخانه ها با توجه به بافت کهنه و قدیمی خود، توان رقابت با بازار جهانی و تولیدات ارزان قیمت این صنعت در بازار داخلی و خارجی را دارند و نه اساسا روند تولید به بحران کشیده شده صنعت نساجی با روح "ثروت اندوزی" و "حرص و آز" طبقه سرمایه داری در ایران سر سازگاری دارد. و نه این روند با استراتژی سلطه اقتصادی- سیاسی و برقراری نظم امپریالیستی مطابق الگوهای سیستم نئولیبرالی اقتصاد جهانی در ایران همخوانی دارد. برمتن چنین وضعیتی است که، کارخانجات نساجی مازندران که حجم تولید آن در چندسال پیش، بالغ بر سی میلیون متر پارچه بوده و دارای بیش از ۱۵۰ فروشگاه توزیع و ده ها هکتار زمین بوده و هست، امروز با تقلیل کارگران از پنج هزار نفر به حدود هزار نفر و بیش از هشتاد میلیارد تومان بدهی قادر نمی باشد در پروسه انباشت سرمایه داری نقش خود را بخوبی ایفا نمایند.

با ادامه و گسترش سیاست خصوصی کردن موسسات و کارخانجات دولتی و نیمه دولتی و همچنین بیکارسازی های گسترده که از همان ابتدا، در ابعاد وسیعی هم از طریق "جبر سیاسی" و هم از طریق "جبر اقتصادی" بطور فزاینده ای هم از طرف دولت های پیشین و هم از طرف کل طبقه سرمایه داری در ایران پی گرفته می شد. پس از تشکیل دولت توسط احمدی نژاد، با طرح "اصلاح قانون کار" و اجرای بند "ج" اصل ۴۴ قانون اساسی" و با ابلاغ خامنه ای این سیاست در راستای تطبیق سوخت و ساز سرمایه داری در ایران با سیاست ها و الگوهای سیستم نئولیبرالی اقتصاد جهانی در ابعاد وسیع تری پی گرفته شد.

از همان ابتدا روشن بود که تحقق رویاهای سرمایه دارانه دولت جمهوری اسلامی جهت ادغام در بازارهای جهانی و تقویت بنیان هایش بمثابة یک "دولت" و "کشور" مقتدر سرمایه داری در منطقه علیرغم شعارهای پرطمطراق آنها مبنی بر "گسترش عدالت اجتماعی و مهرورزی" نمی توانست در گام اول خود بدون گسترش فقر و فلاکت و همچنین فحشا و بی خانمانی بیشتر در جامعه همراه نباشد.

مبنتی بر چنین روند و سیاستی است که در کنار به تعطیل کشاندن کارخانه های بیشماری از این صنعت و پهن کردن سفره فقر و فلاکت در پیشاروی کارگران، "افتتاح بزرگترین واحد نساجی خاورمیانه" با نام کبیرریس را با هیاهوی "اشتغال زدائی ۷ هزار نفر" و با اعتبار هزینه شده در راه اندازی و تکمیل فازیک با ۴۲ میلیون دلار هزینه ارزی و ۱۸۰ میلیارد ریال هزینه ریالی و ۱۲۰ میلیارد ریال هزینه سرمایه" در فرمهای بشارت می دهند. و این در شرایطی است که بنا به گزارش رسمی خود خبرگزاریهای جمهوری اسلامی ایران ایلنا: کارگران نازنخ قزوین

بیش از ۳ میلیارد تومان حقوق معوقه دارند. و در مجموع ۴۰۰ کارگر و ۴۰۰ بازنشسته این کارخانه ۲۹ ماه حقوق و مطالبات خود را علیرغم اعتراضات پی در پی دریافت نکرده اند و ناگزیرند برای مطالبات معوقه خود همراه با کودکان شان ساعتها و روزهای متوالی در جلوی نهاد ریاست جمهوری در خیابان روی کارتن شب را به صبح رسانند. مقایسه چنین ارقام نجومی در یک نگاه آن هم فقط برای احداث یک کارخانه نساجی در ایران، در شرایطی که کارگران صنایع نساجی بعضا تا ۲۹ ماه حقوق معوقه خود را دریافت نکرده اند، عمق فاجعه وجود سیستم سرمایه داری در ایران را بیش از پیش آشکار می سازد.

نگاهی مختصر به آمارهای اعتراضات کارگران در این دوره عمق این فجایع را بیشتر نمایان می کند. مجموعه آمارهای ثبت شده نشان می دهد که در سال گذشته بیش از نود درصد اعتراضات کارگران در ارتباط با "دستمزهای معوقه" صورت گرفته، کارگرانی که از ۲ ماه تا ۲۹ ماه با عدم پرداخت دستمزد از طرف دولت و سرمایه داران روبرو بوده اند. مجموعه آمارها نشان میدهد که کارگران بیش از ۳۰ کارخانه نساجی نظیر: ریسندگی و بافندگی، پوشینه بافت، پشم بافی آسیا، ریسندگی سلک باف، نساجی شاهو، نساجی غرب، نازنخ، چیت سازی، نساجی بارش، شرکت نخ رنگ، مه نخ و سر نخ، فرنخ، گونی بافی صبح سعید، شرکت نساجی پارس ایران، شرکت صنایع پوشش، فرش البرز، شرکت نخ البرز، ایران برک، شرکت صنایع فرش راوند، شرکت بافندگی خزر، ریسندگی نخ تاز، کارخانه الیاف شیروان، ریسندگی و بافندگی رحیم زاده، کارخانه نساجی تبریز، کارخانه سیمین، شرکت چرم مغان، شرکت نساجی پارس ایران، شرکت نخران، ریسندگی نخ میامی، نساجی خامنه گردباف و غیره، در شهرهای مختلف ایران، علاوه بر خواست های دیگرشان نظیر بازگشت به کار و غیره، صرفا برای مطالبات معوقه شان مبارزه کرده اند و می کنند.

سیر وقایع در آمارها نشان دهنده این واقعیت دهشتناک می باشد که پروسه "جهانی سازی سرمایه" و انباشت سرمایه در ایران نه تنها از کانال تسلط سرمایه داران و دولت بر "منابع طبیعی" و کسب ارزش اضافی از طریق استثمار نیروی کار می گذرد، بلکه این پروسه بدان نیاز دارد که حداقل هایش را نیز از طریق هجوم به سفره خالی کارگران تامین نماید. نظیر کارخانه فرمهبین، کارخانه های بیشتری می بایست در جهت و هم سو با استراتژی سیستم اقتصادی - سیاسی نئولیبرالیسم و نظم امپریالیستی در ایران احداث شود. اما نه صرفا با امکانات و سرمایه بورژوازی - که آن هم حاصل استثمار کارگران است. بلکه هزینه چنین روندی را نیز لزوما می بایست "دستمزد های معوقه" کارگران تامین نماید. چنین می باشد مفهوم "عدالت اجتماعی" نزد سرمایه داران و دولت و همچنین پروپاگاندهای سیاسی باصطلاح "سکولار" و ناسیونالیست های پروپاقرص پرو گلوبالیزاسیون و توجیه گران نظم نوین امپریالیستی.

در تقابل با چنین روندی بطور قطع نمی توانست موج گسترده ای از اعتراضات کارگری در ایران را به همراه نداشته باشد. بطوری که از سال گذشته تاکنون کارگران صنایع نساجی در کنار کارگران رشته های دیگر صنعت صدها اعتصاب و اعتراض را بر علیه این سیاست سرمایه داران و دولت جمهوری اسلامی سازمان داده و در مقابل این سیاست ارتجاعی و ضدکارگری واکنش های اعتراضی از خود نشان داده اند.

با نگاهی به آمارهای دولتی که در رسانه های رسمی جمهوری اسلامی ارائه شده- که بطور قطع دربرگیرنده تمامی وقایع و اتفاقات کارگری در این دوره نمی باشد- در فواصل سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۵ بطور متوسط در این رشته از

صنعت در هر دو روز یک اعتصاب و اعتراض کارگری صورت گرفته که عمدتاً این اعتراضات مبتنی بوده بر اقدام مستقیم آنها مانند مسدود کردن جاده ها، تجمع در مقابل کارخانه ها، اداره کار، فرمانداری و استانداری ها، تحصن در مقابل مجلس رژیم و در مواردی راهپیمائی در سطوح شهرها برای جلب افکار عمومی.

از این اعتراضات اگرچه موارد پیروزی کارگران نسبت به حجم کارخانه ها و اعتراضات به هم پیوسته شان در مجموع ناچیز بوده. اما موفق بودن اعتصابات نظیر، اعتصابات ۵۷ روزه کارگران کارخانه شاهر در کردستان و یا پیروزی کارگران ریسندگی و بافندگی کاشان به دنبال ۵۰ روز اعتراض و اعتصاب و نظایر آن نه تنها درسهای مهمی را پیشرویی کارگران نساجی ایران قرار داده که می توانند با تکیه به آن مبارزات خود را تداوم بخشند، بلکه تداوم این مبارزات چنان بذر امیدی در دل کارگران این رشته از صنعت پروراند، که علیرغم سرکوب ها و جنگ فرسایشی رژیم و سرمایه داران بر علیه آنها، کارگران به این پتانسیل عملی و فکری رسیده اند که با اعتراضات پیوسته و ادامه دار خود برای تحقق مطالبات شان می توانند سرمایه داران و دولت شان را به عقب نشینی وادار نمایند. و این نخستین درسی است که کارگران نساجی طی دوره اخیر تجربه کرده اند.

با توجه به چنین تجربیاتی است که، کارگران کارخانه پرریس کردستان با افزون کردن روش های نوین مبارزاتی موفق می شوند تا حدود زیادی خواست های خود را تحمیل کرده و اعتصابات نسبتاً موفقی را انجام دهند. و یا اینکه کارگران کارخانجات نازنخ، فرنخ، مه نخ و سرنخ در قزوین علیرغم جنگ فرسایشی رژیم و سرمایه داران از سال گذشته تاکنون ده ها اعتراض و تحصن برپا کرده و پیگیرانه برای تحقق خواسته هایشان مبارزه می کنند.

همانطور که گفته شد، بدیهی است که درکنار اخراج های دستجمعی کارگران، بستن کارخانجات، عدم پرداخت دستمزدها، خصوصی سازی های گسترده، بکارگیری فاکتور سرکوب و دیکتاتوری یکی از ابزارهای مهم متحقق نمودن پروسه انباشت سرمایه داری و سیاست "جهانی سازی سرمایه" در این دوره در ایران می باشد.

کارگران نساجی باید بدانند که سرمایه داران طبقه کارگر را نه تنها با قدرت ثروتشان، با استثمار ساده کار توسط سرمایه، بلکه با قدرت دولت نیز (یعنی با ارتش، بورکراسی و دادگاه ها) درحالت بندگی نگاه می دارند. هیچ انسان آگاهی فراموش نخواهد کرد، که کارگران شرکت واحد تنها بخاطر مبارزه برای داشتن حق تشکل مستقل کارگری و مطالبات "صنفی" شان سرکوب شدند و صدها نفر از اعضای این سندیکا به همراه زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و رهبران شان رابه زندان افکندند. و هیچ انسان آگاهی فراموش نخواهد کرد، که محمود صالحی ها و اسانلوا تنها به همین جرم است که دستگیر می شوند، محاکمه می گردند، تحت شکنجه قرار می گیرند و زندانی می شوند. و هیچ انسان آگاهی فراموش نمی کند، که موج جدید سرکوب کارگران نساجی ایران، درکنار به گلوله بستن کارگران بندردیلم نیز در این راستا قرار دارد.

کل طبقه سرمایه دار در ایران و دولت "مطلوب" شان علیرغم تمامی اختلافات شان بر سهم ببری از این سیاست و نوع نگرش آنها به چگونگی پیشبرد این سیاست، در یک چیز اشتراک مساعی دارند. و آن اینست که، روند تولید و بازتولید سرمایه در ایران می بایست در انطباق با سیستم نئولیبرالی اقتصاد جهانی صورت گیرد. با توجه به چنین سیاستی است که در این دوره، اگرچه دولت جمهوری اسلامی ناگزیر است پایه های دولت را در عرصه امور اقتصادی تضعیف نماید. اما از طرف دیگر ناگزیر می باشد در مقابل بحران های اجتماعی ناشی از این سیاست و

واکنش های متقابل طبقات فرو دست جامعه و بویژه طبقه کارگر شمشیرش را تیزتر نماید. سرکوب رکن اساسی پیشبرد چنین سیاستی در ایران می باشد.

در تقابل با استراتژی متشکل طبقه سرمایه داری در ایران، کارگران علیرغم جانفشانی ها و مقاومت ناگزیر شان در تقابل با سیاست های دولت و طبقه سرمایه داری، در عمل نتوانستند سیاست واحد و متشکلی داشته باشند. و این ضعف بویژه در میان کارگران صنعت نساجی بارزتر می باشد. کارگران صنعت نساجی در کل روند مبارزات خود نشان دادند که فاقد یک سیاست متشکل طبقاتی هستند.

کارگران نساجی برای اینکه بتوانند مطالباتشان را متحقق نمایند و همچنین برای اینکه بتوانند یک سیاست معین طبقاتی در مقابل موج جدید سرکوب بورژوازی و دولت جمهوری اسلامی داشته باشند، می بایست تشکل های مستقل طبقاتی خود را داشته باشند. ابزار شکل گیری مقاومت سازمان یافته کارگران تشکل کارگری است. چاره کار فقط داشتن تشکلات مستقل و طبقاتی می باشد. تمامی تجربیات مبارزات کارگران در ایران بطور روشنی نشان داد که کارگران تنها زمانی در مقابل سیاست ها و ماشین سرکوب نظامی طبقه سرمایه دار و دولت می توانند مقاومت سازمان یافته ای داشته باشند که اولاً در تشکل های مستقل و طبقاتی خود متشکل باشند و ثانیاً مبارزات خود را با کل مبارزات کارگری در ایران پیوند زنند. این درسی است که کارگران نساجی می بایست از کارگران شرکت واحد بیاموزند. این نه تنها در گام اولیه راه مقابله با سیاست های سرمایه داری جهانی و دولت سرکوب گر جمهوری اسلامی می باشد، بلکه شالوده راهی است که کارگران نساجی در اتحاد با کارگران دیگر لزوماً می بایست پیشروی خود برای نفی نظام سرمایه داری بگذارند.

مجید ارژنگ